

بخش دوم

• جلال رفیع

برگی از دفتر خاطرات روزنامه نگاری

قبول واقعیت

به احمدآقا تلفن زدیم: «بنویسیم که روزنامه به علت بروز اشکال فنی در دستگاه چاپ منتشر نشده؟». لحظاتی بعد پاسخ داد: «مام می‌گویند دروغ جایز نیست». پرسیدیم: «اصل واقعه را عیناً بنویسیم؟» لحظاتی بعد پاسخ داد: «در وضع فعلی مصلحت نیست». اما سکوت محض هم ممکن نبود. سرانجام راه‌حلی غیرمستقیم پیدا شد. چاپ اطلاعیه‌ای کوتاه با امضای شورای سردبیری در «صفحه اول، نیم‌تای پایین»، بدون هیچ اشاره‌ای به موضوع فقط متضمن تشکر از نهادها و سازمان‌هایی که همیشه در جهت رفع کمبودها و کاستی‌ها و فراهم آوردن امکانات مورد نیاز روزنامه با ما همکاری می‌کنند!

پاسخ رهبری به کسانی که شایعات ناروای داخلی و تفسیرهای خبری رادیوهای خارجی را در وضعیت حساس جنگی کشور یادآوری کرده بودند، این بود: «جبران می‌کنم». چندی بعد، در اولین فرصت، به دیدار «مام خمینی» رفتیم. حاج‌حسن آقای تیری تهرانی هم با ما بود.

در طول راه با خود می‌اندیشیدم: آقای دعایی چگونه و با چه ظرافتی خواهد توانست استحکام برهانی و احساسات درونی را در این گفت و گو با هم جمع کند؟ جدی بودن و گلایه کردن را با علاقه نشان دادن و حرمت نهادن، قاطعیت را با محبت، عقل را با عاطفه، سرسختی استدلالی را با انعطاف رفتاری. از حیاط کوچک پشت حسینیه جماران گذشتیم و وارد اتاق کوچکتر شدیم. پس از لحظاتی آقای دعایی سخن گفتن را آغاز کرد. مثل فرزندى در برابر پدر. محکم و مهربان.

«من به عنوان فرزند شما و به پشتوانه سال‌های سال حضور در خانواده انقلابی و مبارزاتی‌بی که شما پدر و مربی و معلم آن بوده‌اید و هستید، می‌توانم گلایه کنم و مثل طلبه کلاس درس اشکال کنم که چه می‌شد اگر مرا به حضور می‌خواستید و موضوع را با خود من در میان می‌گذاشتید؟... ما همه می‌دانیم که شما لنین نیستید، شما هم می‌دانید که ما استالین نیستیم یا تخواهییم یک نسخه پرودای مخصوص فقط برای امام چاپ کنیم...»

دعایی همچنان ادامه می‌داد. با توجه به آنچه قبلاً رخ داده بود، تصور می‌کردم که هر لحظه ممکن است وضعیت پیش‌بینی نشده‌ای پدید آید. اما «مام» از آغاز تا پایان با آرامشی عجیب و لبخندی مستمر و نگاهی ژرف، بی‌هیچ عجله‌ای برای پاسخ دادن و حتی انگار بی‌هیچ تصمیمی برای سخن گفتن، حرف‌های بی‌شائبه و پراحساس سرپرست روزنامه اطلاعات را می‌شنید. «فیما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک». انگار از این صحنه‌ها بسیار دیده است. انگار رودی خروشان به دریایی آرام می‌ریزد.

«مام» پس از آن، باز بی‌هیچ اصراری برای سخنرانی، منعطف‌ترین سخنان را بر زبان آورد. با لحن و لسانی چنان آهسته و آرام که گویی واژه واژه و لحظه‌لحظه‌اش دغدغه جبران مافات را دارد و لاغیر. و گویی به زبان حال می‌شنویم که فقط قاطعیت و سرسختی و شجاعت نیست که ارزش است و عظمت است. نرمش و پذیرش واقعیت هم ارزش است.

گویندهٔ رادیو در اخبار ساعت دوی بعدازظهر، سخنان «مام خمینی» را (که احمدآقا یادداشت کرده بود) قرائت کرد. آقای دعایی می‌گفت از بلندگوی مجلس شنیدم، ولی یکی از نمایندگان با شوخی صمیمانه به من گفت: مغرور نشوی، امام این جمله را سال ۵۸ دربارهٔ دیگران هم گفته است. «من بیست سال است دعایی را می‌شناسم!»

متأسفانه همانطور که آن ضرب‌المثل معروف می‌گوید: «رفتیم بهتر کنیم، بدتر شد!»؛ برخی از اتومبیل‌ها در برخی از مناطق شهر (از جمله در بخش‌هایی از جنوب شهر و شمال شهر)، از انجام این کار که خلاف روال هرروزه‌شان بوده است، غافل مانده بودند. نتیجتاً صفحات لایبی جمع‌آوری شده (به خاطر اشتباهی که هیچکس هم متوجه نمی‌شد)، پس از غلط‌گیری مجدداً در بعضی از مخلات تهران توزیع نشد؛ بی‌آنکه عمدی در کار باشد.

پس این شایعه که امام خمینی با چاپ مقالات استاد مطهری در روزنامه مخالف بوده‌اند، درست نیست؟

نه. البته سال قبل قرار شده بود که کتاب «مباحث اقتصادی استاد مطهری» به دلیل مخالفت برخی از فقها با بعضی از نظریات ضدسرمایه‌داری آن و همچنین به دلیل این که متن اصلی (مقالات استاد) با مطالب دیگران آمیخته شده، موقتاً تا اطلاع ثانوی و تا اعلام نتیجه بررسی کارشناسانه، منتشر نشود. اما اولاً آنچه در روزنامه چاپ شد، متن اصلی کتاب بود، ثانیاً نقد سرمایه‌داری و مارکسیسم (هر دو) بود، ثالثاً اطلاع رسیده بود که مشکل ممنوعیت، برای انتشار متن اصلی کتاب، منتفی شده است.

روز دهم، احمدین (شیرزاد و ستاری) و من به عنوان اعضای شورای سردبیری وقت، نامه‌ای کوتاه خطاب به «مام خمینی» نوشتیم و مسؤلیت کامل موضوع را برعهده گرفتیم. پس از گفت و گوی تلفنی با حاج احمدآقا، نامه را به جماران فرستادم تا اگر ایشان لازم می‌دانند، به اطلاع رهبری برسانند. گویا ما جداگانه و آقای دعایی هم جداگانه، مسؤلیت کامل واقعه را به خود معطوف کرده بودیم.

«تحریریه» را التهاب فراگرفته بود. همهٔ صفحات آماده انتشار بود. آیا روز دهم هم روزنامه همچنان در محاق تعطیل و توقیف باقی خواهد ماند؟... ناگهان تلفن به صدا درآمد:

«روزنامه را منتشر کنید!»
حالا بچه‌های شورای سردبیری کیهان هم خوشحال شده بودند که روز قبل، سخن آقای... را که از جماران زنگ زده و گفته بود در صفحه اول تیتربزید که «روزنامه اطلاعات توقیف شد»، اجرا نکرده بودند!

ناگهان نگرانی و دلسردی به شور و شوقی شگفت تبدیل شد. کسی به طنز گفت: «بد نیست اگر هرچند وقت یکبار توقیف شویم! با کار هرروزه و پیوسته، همه چیز عادی‌سازی می‌شود. اما حالا بین چه اشتیاق و تحرکی اوج گرفته است». دیگری پرسید: «بابت توقیف دیروز، به خوانندگان چه توضیحی بدهیم؟»



... سال ۱۳۶۲ شمسی، عدم انتشار روزنامه اطلاعات، اگرچه فقط یک روز، به قدر کافی می‌توانست بستر لازم را برای پدید آمدن پرسش‌های گوناگون فراهم آورد. برای روزنامه، «یک روز» هم مهم است. خصوصاً در روزگاری که بیشتر از چهار روزنامهٔ کثیرالانتشار معروف منتشر نمی‌شد و روزنامهٔ «اطلاعات» هم در آن میان به لحاظ مواضع اقتصادی و انتقادی‌اش شاید بیشترین میزان توجه را در حوزهٔ افکار عمومی به خود معطوف کرده بود.

اوضاع و احوال خطیر جنگ تحمیلی و نیز وضعیتی که میراث مقابلهٔ همه جانبه با گروه‌های تروریستی و احزاب وابسته به شوروی (حزب توده) بود، بر حساسیت موضوع افزوده بود.

در یک سوی، رئیس جمهور و رئیس مجلس و سرپرست روزنامه اطلاعات با همدردی و همراهی حاج احمدآقا کوشش می‌کردند تا ضمن ارائهٔ اسناد و ادلهٔ توضیح‌دهنده و قانع‌کننده، به پرسش‌هایی که از سوی رهبر انقلاب مطرح شده بود، پاسخ دهند. در سوی دیگر نیز روزنامه‌نگاران و همکاران شان در تحریریهٔ روزنامه اطلاعات می‌کوشیدند تا همین نقش برهانی و استدلالی را خطاب به افکار عمومی و مردمی که پی‌درپی و پرسشگرانه تماس می‌گرفتند، ایفا کنند. پرسش و پاسخ این بود:

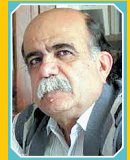
«چرا روزنامه اطلاعات با عدم انتشار «صفحات لایبی» اش در منطقهٔ جماران و نیاوران و تجریش، این شک و شبهه را به وجود آورد که گویی تعمداً در کار بوده است تا رهبری انقلاب از مطالب و مقالات داخلی روزنامه بی‌اطلاع بماند و مقدمات لازم برای اعمال چنین قاطعیتی فراهم شود؟ و تعطیل یا توقیف شود؟»

روال این است که صفحات لایبی روزنامه‌ها شبانه چاپ می‌شود و صبح زود مستقلاً در اختیار دفاتر نمایندگی و دکه‌های مطبوعاتی قرار می‌گیرد. بامداد روز واقعه، اطلاع داده شد که دو سطر از یک مطلب منتشر شده در روزنامه اطلاعات (در صفحهٔ مخصوص نامه‌ها و درد دل‌های مردم) اشتباهاً به صورت جابه‌جا چاپ شده و نتیجتاً به انتشار یک عبارت زشت و زننده منجر شده است. اشتباهی که به دلیل سرعت کار در روزنامه معمول است و مشابهش هم ناخواسته تکرار شده و می‌شود.

طبق دستور سرپرست روزنامه، اتومبیل‌ها صفحات لایبی توزیع شده را همان روز صبح از سطح شهر جمع‌آوری کردند تا بعدازظهر مجدداً روزنامهٔ اصلاح شده و تصحیح شده را همراه با «صفحات رویی» اش توزیع کنند.

۱۰۲

جنگی از جُستارها



دکتر میرجلال‌الدین کزازی

پیوندهای ادبی ایرانیان و روسیان

ایرانیان و روسیان را در کنار کشاکش‌ها و هم‌آوردی‌ها و روبرویی‌های جنگاورانه، پیوندهایی ادبی و فرهنگی نیز بوده است. پیوندهایی که در سنجش با پیوندهایی دیگر از این دست، آنها را استوارتر و پایدارتر می‌توان دانست.

این پیوندها را از نگاهی کلان و فراخ، به دو گونه بخش می‌توانیم کرد. بر پایهٔ زمان و چگونگی‌شان:

۱- پیوندهای آشکارنو: این پیوندها از آن روی که پیشینه‌ای دیرینه ندارند، آشکارند و پژوهندگان با درنگ و تلاشی کمتر، بدان‌ها راه می‌توانند برد. پیشینهٔ این گونه از پیوند و آشنایی به دو سده پیش بازمی‌گردد.

در این زمان، دانشمندان و ادب دانان و سخنوران روسی، شناخت ادب پارسی را با شاهکار ورجاوند و بی‌مانند این ادب: شاهنامه، آغازیدند.

در میانه سال‌های ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ میلادی، «واسیلی ژوکوفسکی» داستان رستم و سهراب را با روشی در ترجمانی ادبی که ترجمهٔ آزاد نامیده می‌شود و شایسته‌ترین و کارآمدترین روش است در برگردان سروده به سروده، به روسی برگردانید و در این برگردان، از برگردان آلمانی رستم و سهراب که به خامه «فریدریش روکرت»، ایران‌شناس و سخنور نامدار انجام گرفته بود، بهره جست.

سرانجام، برگردان این نامهٔ نامی گرامی از آغاز تا فرجام، در درازای افزون بر سی سال، از ۱۹۵۷ تا ۱۹۸۹، با تلاش پایدار و نستوهانه و ستایش‌انگیز «بانو لاهوتی» به روسی برگردانیده آمد و به چاپ رسید.

این برگردان و چاپ از شاهنامه، خود داستانی دراز دارد و به رزمناهمای می‌ماند که پهلوان آن این بانوی فرهیختهٔ ایراندوست است که بدو در پشتکار و استواری و پایداری در کار، دستان می‌توان زد.

این شیر بیشهٔ ایران‌شناسی در شوروی یا روسیه، همسر سخنور پرواژه ایرانی، ابوالقاسم لاهوتی است. لاهوتی سخنور آزاده خوی و آرماتگرای که در سال ۱۸۸۷ در کرمانشاه زاد و در سال ۱۹۵۷ در مسکو چشم از دیدار جهان فرو بست. فرزند میرزا احمد الهامی بود، سرایندهٔ واپسین رزمنامه دینی پارسی که باغ فردوس نام دارد و در آن داستان نینوا را در پیوسته است.

ویرایش و چاپی سنجیده و به آیین از شاهنامه نیز با تلاش برتلس و عبدالحسین نوشین و همکاران شان در نه پوشینه (مجله)، از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱، در مسکو به انجام رسیده است که دیری برترین و بنیادی‌ترین آبخشور بوده است، در پژوهش‌های شاهنامه‌ای.

سخنور نامبردار روس «الکساندر پوشکین» که در سال ۱۷۹۹ در مسکو زاده شده است و در سال ۱۸۳۷ از جهان رفته است و بنیادگذار زبان و ادب نوین روسیه شمرده می‌آید، با ادب پارسی آشنایی و پیوند داشته است. گویا دوستی و پیوند نزدیک پوشکین با گریبایدوف، درهای این پیوند و آشنایی را بر روی سخنور بزرگ روس برگشاده است.

گریبایدوف که از مردان نامی و بلندپایهٔ دیوانی در روسیه تزاری بود و نمایشنامه‌نویسی چیره‌دست، به سال ۱۷۹۵ در مسکو به جهان آمد. او در سال ۱۸۲۸، چنان دستور دست‌گشاده (وزیر مختار)، از سوی تزار به ایران و به تهران فرستاده شد و در پی آشوبی که بر سر دو زن روسی نو مسلمان برانگیخته آمد، در یازدهم فوریه ۱۸۲۹ در تهران کشته شد.